

شاعران و ماوراءالطبیعة

اثر: دکتر اسماعیل حاکمی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۱۰)

چکیده:

نظر به اینکه از دیرباز برخی از شاعران دربارهٔ افلاک و تأثیر آن بر سرنوشت افراد بشر اشعاری سروده و از جور و ستم فلک و طبیعت شکوه سرداده‌اند، در این مقاله سعی شده است نخست از دیدگاه منتقدان ادبی یونان باستان مانند سُقراط و افلاطون به موضوع نگریسته شود و سپس نمونه‌هایی از طرز تفکر برخی از شاعران گذشته و معاصر ارائه گردد. نتیجه حاصل از بررسی آراء و افکار مختلف نشان می‌دهد که برخی از شاعران معتقد به تأثیر فلک در سرنوشت انسان هستند و برخی دیگر، افلاک را از هرگونه تأثیر مثبت و منفی مُبرّامی دانند.

واژه‌های کلیدی: شاعر، ماوراءالطبیعة، هنر، پوچ‌گرایی، تقدیر و

سرنوشت.

مقدمه:

هنر از برگزیده‌ترین ارمغانهای آسمانی به شمار است. شعر که فرزند برگزیده دودمان هنر است زبان احساس، مایه گشایش خاطر، مبنای قبض و بسط دل و با خواسته روح منطبق می‌باشد. شعر نمایش کردار بشر و تقلید از طبیعت و یکی از بزرگترین وسایل تعلیم خداشناسی و کشف حقیقت مطلق است. گونه‌ای از شعر و ادب که در تحت تأثیر جنگهای محلی و جهانی و سایر روابط ناسالم جوامع پدید آمده است پوچ‌گرایی یا ادبیات پوچی است که بشر را بازیچه‌ای در دست تقدیر و ماشین نظامات غلط اجتماعی می‌پندارد. یکی از ویژگی‌های مهم شعر و ادب فارسی در قرون پنجم و ششم هجری بدبینی شاعران و نویسندگان است. این اندیشه‌های ناساز نتیجه مستقیم پریشانی اوضاع اجتماعی و سیاسی آن روزگار است که در این مقاله به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

شاعران و ماوراءالطبیعة

از میان نعمت‌های فراوانی که خداوند به انسان عنایت فرموده، هنر از برگزیده‌ترین در ارمغانهای آسمانی به شمار است. هنر زیور آدمی، عصاره زندگی، رمز طبیعت و معیار درک حیات است. هنر تلاش مداوم هنرمند در به وجود آوردن زیبایی و یا کوشش شبانروزی در آفرینش دنیای خیالی در برابر عالم طبیعت و خلقت است. شعر که فرزند برگزیده دودمان هنر است زبان احساس، مایه گشایش خاطر، مبنای قبض و بسط دل و با خواسته روح منطبق می‌باشد. شاعر یا هنرمند به منزله جام جهان نمائی است که حوادث زمان را می‌گیرد و به جامعه مشتاق انتقال می‌دهد. از این روگوینده هم در اجتماع اثر می‌گذارد و هم از آن اثر می‌پذیرد. شعر نمایش کردار بشر و تقلید از طبیعت است، شعر مظهر عواطف و کیفیات نفسانی است. شعر یکی از بزرگترین وسایل تعلیم خداشناسی و کشف حقیقت مطلق

است، شعر زادهٔ انفعالات و تأثرات شاعر و تجسم زندهٔ جمال دلارای طبیعت و مظهر روح است. شعر که جلوهٔ بارز هنر انسانی است به هر صورت که متجلی گردد از احساس لطیف و ادراکی ظریف به دست آمده است و چون موهبتی آسمانی است روح ملتهب بشر را به هیجانی مطلوب وامی دارد.

چنین به نظر می آید که پیدایش شعر دو سبب داشته است، هر دو سبب طبیعی یکی مُحاكاة و تقلید است که در آدمی غریزی است و هم از عهد کودکی در انسان ظاهر می شود و فرق انسان با سایر جانوران نیز این است که وی برای تقلید و مُحاكاة بیش از دیگر جانوران استعداد دارد چنانکه انسان معارف اولیهٔ خود را از همین طریق تقلید و محاكاة به دست می آورد. و همچنین همهٔ مردم از تقلید و محاكاة لذت می برند. در یونان باستان، شعر ر. وفق طبع و نهاد شاعران گونه گون گشت. آنها که طبع بلند داشتند افعال بزرگ و اعمال بزرگان را توصیف و تصویر کردند و آنها که طبعشان پست و فرومایه بود به مُحاكاة و توصیف اعمال و اطوار دونان و فرومایگان پرداختند. این دستهٔ اخیر هجویات سرودند و آن دستهٔ نخست به نظم اناشید (سرودهای دینی و ادعیه) و مدایح دست زدند. هومر شاعر معروف یونان در نوع جدی و عالی شعر، گوینده ای توانا بود. هزیود مراحم خدایان را دربارهٔ اشخاص عادل نقل می کند و نخست از درختان بلوط آنها چنین می گوید: «بر روی شاخه ها میوهٔ بلوط رویده و درون تنهٔ درختها پُر از عسل است.» بعد می گوید: «پشم رمهٔ آنان چندان انبوه است که گوسفندان را سنگین بار کرده» و بسیاری نعمت های دیگر هم از این قبیل ذکر می کند. هومر هم مضامینی شبیه به این دارد، از جمله دربارهٔ کسی چنین می گوید: «مانند پادشاهی است نیکوکار که به عدل و انصاف فرمانروایی می کند و چون چنین است خاک سیاه برای او غلّهٔ فراوان می رویند و درختان او میوهٔ بسیار بار می آورند و رمهٔ او همواره زیادتر می شود و دریا ماهی های لذیذ برای سُفْرةٔ او فراهم می سازد» موسئوس و پسرش نیز به نام خدایان نعمتهایی بالاتر از

همه اینها برای اشخاص عادل مُقدّر می‌کنند یعنی آنها را پس از مرگ به عالم اموات برده تاجی از گل بر سر آنها می‌نهند و آنان را گرد سفره‌ای که برای مردم نیکوکار گسترده شده می‌نشانند تا همه اوقات را به مستی بگذرانند. دیگران می‌گویند: پاداشی که خدایان عطا می‌کنند از این هم وافرتر است، یعنی هرکس پرهیزکار بوده به سوگند خود رفتار کند، نسل و دودمانش الی الابد باقی خواهد ماند. بدین نحو وانحاء دیگر عدالت را می‌ستایند، اما درباره مردم گنهکار و ظالم برعکس می‌گویند که اینها در منجلاب لجن‌زار عالم اموات غوطه‌ور خواهند شد. گونه‌ای از شعر و ادب که تحت تأثیر جنگهای محلی و جهانی و سایر روابط ناسالم جوامع امروزی پدید آمده است پوچ‌گرایی یا ادبیات پوچی است که زندگی را پوچ و بیهوده می‌شمارد و بشر را بازیچه‌ای در دست تقدیر و ماشین و نظامات غلط اجتماعی می‌پندارد و بیشتر نومیدها و سیاهیهای زندگی را نمایش می‌دهد. مانند ابیاتی از شاهنامه و دیوان حافظ و رباعیاتی از عمر خیّام، مانند این بیت حافظ:

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است

هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق

و این رباعی از خیّام:

می‌خورد که به زیر گِل بسی خواهی خفت

بی مونس و بی حریف و بی همدم و جُفت

زنهار به کس مگو تو این راز نهفت

هر لاله که پژمرد نخواهد بشکفت

شاید برای بسیاری از اهل فکر پیش آمده باشد که در راز قوت و انتشار ادیان اندیشیده و از خود پرسیده باشند: آیا سرّ استیلای عقاید دینی بر نفوس بشری در هر عصر و هر مکان و در بین تمام اقوام دنیا انطباق آنهاست بر موازین عقلی و یا در این امر است که اعتقاد به مبدأ و معاد یکی از احتیاجات مُبرم روح آدمیزاد است.

سیر در عقاید گوناگون اقوام بشری با همه اختلافات و تنوع آن خواه ناخواه شخص عاری از تعصب را به این نتیجه شگرف می‌رساند که ایمان و هرگونه عقیده دینی در زمینه غرایز و فطریات نشو و نما می‌کند نه در ناحیه ادراک و استنتاج عقلی. به عبارت ساده‌تر بشر بالفطره متدین است. اذعان به وجود صانع خلایی را در روح او پُر می‌کند. آثار این احتیاج مُبرم حتی در نزد اقوام وحشی و قبل از ظهور ادیان توحیدی دیده می‌شود. به عقیده افلاطون شعر و شاعری چیزی است که اگر تحت نظارت جامعه نباشد برای سعادت خلق خطرناک و زیانهای بسیار دارد. شعر جز تقلید از دنیای خارج و طبیعت چیز دیگری نیست. طبیعت و دنیای خارج که عبارتست از اعیان موجودات خود در واقع تقلیدی است از صور معقول، از مُثل، البتّه فقط همین اعیان ثابتی که از کون و فساد دورند و جایشان در عالم معقولات و مُجَرّدات است، حقیقت دارند اما احاطه بر آنها کار شاعر نیست، کار فیلسوف است... از این روست که از دیرگاه به قول افلاطون میان شعر و حکمت ناسازگاری بوده و هست. در هر حال هنر شاعر را نباید به گمان آنکه با بیان حقیقت سروکار دارد بجد گرفت. باید همواره مراقب بود تا شعر لطمه‌ای به سلامت نفس و استقامت جامعه وارد نکند. بدینگونه افلاطون از شعر به سختی انتقاد می‌کند و شاعران را از مدینه خیالی خویش طرد می‌کند تا در جامعه او عدالت فدای هوس نشود. برخلاف افلاطون که دنیا را از ورای ابرو مه عرفان و خیال می‌دید ارسطو در کار عالم به چشم واقع بینی می‌نگریست. از این رو شعر را به منزله واقعیات دید. بدینگونه واقع بینی او بهانه‌ای به خیال شاعرانه نمی‌داد تا ارزش محسوسات را مُنکر شود و کائنات عالم را سایه و تصویری تلقی کند از حقیقت - از مُثل به علاوه نزد وی منشاء ابداع و ایجاد شعر و آثار هنر عبارت بودند. علاقه به تقلید و محاکات پس ماهیت و جوهر شعر و هنر عبارت می‌شود از تقلید و مُحاکات، و آن لذت و حالتی که از این تقلید و مُحاکات حاصل می‌شود خود غایت و هدف آن است...

بدینگونه شعر و شاعری برخلاف آنچه افلاطون ادعا می‌کند موجب فساد جامعه هم نیست.

یکی از ویژگی‌های مهم شعر و ادب فارسی بویژه در قرون پنجم و ششم هجری بدبینی شاعران و نویسندگان است. نابسامانی وضع اجتماعی در این عهد و مشکلاتی که برای خلائق از جهات مختلف وجود داشت به ناخشنودی عقلا از اوضاع زمان و در نتیجه بدبینی آنان نسبت به دنیا و مافیها و انقطاع از جهان و جهانیان انجامید. کمتر کسی است که از تسلط غلامان و قبایل وحشی زردپوست و از غلبهٔ اعوام و متظاهران و از رواج فساد و دروغ و تزویر و قتل و غارت و ظلمت و عدوان و امثال این امور شکایت نکند. اندک اندک دنبال این شکایت به عالم وهر چه در اوست کشید چنانکه بسیاری از آنان جهان و جهانیان را به رسواترین صورتی وصف کرده‌اند. نمونهٔ بارزی از اینگونه افکار را می‌توان در قصیدهٔ مشهور جمال الدین محمد بن عبدالرزاق مشاهده کرد:

الحذار ای عاقلان زین وحشت آباد الحذار

الفرار ای غافلان زین دیو مردم الفرار

ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول

زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار

مرگ دروی حاکم و آفات دروی پادشا

ظلم دروی قهرمان و فتنه دروی پیشکار

امن دروی مستحیل و عدل دروی ناپدید

کام دروی نادر و صحت در او ناپایدار

و این ابیات از ظهیر الدین فاریابی نمونهٔ دیگری از این اندیشهٔ ناساز است:

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست

در حق او گمان ثبات و بقا خطاست

گردون خلاف عنصر و ظلمت نقیض نور

آتش عدوی آب و زمین دشمن هواست
 پیداست که این اندیشه‌های ناساز نتیجه مستقیم پریشانی اوضاع اجتماعی و
 سیاسی آن روزگار است. یعنی دوره‌ای که هر روز غلامی نوخاسته از راه رسیده را
 می‌پرورد و بر دوش مردم سوار می‌کرد، بر ایشان و عرض و مال و جانشان ابقاء
 نکنند. بر اثر این حوادث حالتی از یأس و بدبینی در مردم ایجاد می‌شد که خواه و
 ناخواه در آثار ادبی عهد آنان که جلوه‌گاه افکارشان بود منعکس می‌گشت. بابا طاهر
 همدانی شاعر و عارف قرن پنجم هجری از جور فلک اینگونه شکوه سر می‌دهد:
 اگر دستم رسد بر چرخ گردون از او پُرسم که این چونست و آن چون؟
 یکی را داده‌ای صدگونه نعمت یکی را قرص جو آلوده در خون
 قطران تبریزی (در گذشته حدود ۴۶۵ هـ) اعتراض خود را چنین ابراز می‌کند:

چو کور است گیتی چه خیر از هنر چو کز است گیتی چه سود از فغان؟
 تقریباً اکثر شاعران این عهد هر یک به گونه‌ای از جور فلک و بی وفائی جهان لب
 به شکوه گشوده‌اند:

خورده قسم اختران به پاداشم	بسته کمر آسمان به پیکارم
محبوسم و طالعست منحوسم	غمخوارم و اختر است خونخوارم
بُرده نظر ستاره تاراجم	کرده ستم زمانه آزارم ...

(مسعود سعد)

کارم همه بخت بد بیچاند	در کام، زبان همی چه پیچانم؟
این چرخ به کام من نمی‌گردد	بر خیز سخن همی چه گردانم؟
بر مغز من ای سپهر هر ساعت	چندین چه زنی که من نه سندانم...

(مسعود سعد سلمان)

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست بیدادگری پیشه دیرینه تست

وی خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست
(خیام)

گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان بر داشتی من این فلک را زمیان
از نو فلکِ دگر چنان ساختمی کازاده به کام دل رسیدی آسان
(خیام)

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبری
وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مُشتری
آسمان در کشتی عمرم کند دایم دوکار
وقت شادی بادبانی گاه انده لنگری...

از ستمهای فلک چند آنکه خواهی گنج هست
واثقم زیرا که با من هم بدین گنبد دری ...
(انوری)

فلک کژ روتر است از خطّ ترسا مرا دارد مُسلسل راهب آسا...
به من نامشفق اند آبای علوی چو عیسی زان ابا کردم زآبا...
(خاقانی)

بر خلاف این دسته از شاعران که افلاک و اختران را در سرنوشت انسان دخیل
می دانند و امور سعد و نحس را به گردن فلک و آسمان می اندازند گروه دیگری از
شاعران، افلاک را از هر نوع دخالت و تصرفی در سرنوشت بشر مُبرّا می دانند.
اسدی طوسی شاعر قرن پنجم هجری در گرشاسبنامه چنین گوید:

تو ای دانشی چند نالی زچرخ که اینزد بدی دادت از چرخ برخ
نگر نیک و بدتا چه کردی زپیش بیابی همان باز پاداش خویش
چو از تو بود کژی و بیرهی گناه از چه بر چرخ گردان نهی؟
یززدان ثمر نیک و بدها درست که گردون یکی ناتوان همچو تُست

حکیم ناصر خسرو قبادیانی (در گذشته به سال ۴۸۱ هـ) در ضمن قصیده‌ای چرخ و فلک را از هر نوع افعال نیک و بد مُبَرّا دانسته است:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر بادِ خیره سری را
بری دان زافغان چرخ برین را نشاید نکوهش زدانا بری را
چو تو خودکنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را...
در خاتمه، این گفتار را با ابیاتی از یک قطعه سروده شادروان استاد دکتر
عبدالحسین زرین کوب به پایان می‌برم:

دانی اگر دست دهد چون کنم	زی فلک آهنگ شبیخون کنم
شیشه رنگین فلک بشکنم	تا سر از این پنجره بیرون کنم
بر درم این پرده نیلوفری	ره به سراپرده گردون کنم...
خانه انجم را آتش زنم	تخت خدایان را وارون کنم
هر چه در آن خانه به هم برزنم	هر چه در این پرده دگرگون کنم
کاوم زیر و زیر آسمان	سرزین کارش بیرون کنم
راز جهان را به کف آرم کلید	فاش همه رازش ایدون کنم...

نتیجه:

از مجموعه بحثها و نمونه‌های اشعار برخی از شاعران که در این مقاله آمده است می‌توان چنین نتیجه گرفت که گروهی از شاعران، افلاک را در سرنوشت انسان مؤثر می‌دانند و معتقدند که فلک و طبیعت با انسان سرِ جنگ و ستیز دارند. بر خلاف این گروه، دسته دیگری از شاعران، افلاک را بکلی از تأثیر سعد و نحس امور و دخالت در سرنوشت انسان مُبَرّا و برکنار می‌دانند.

منابع و مأخذ:

- ۱- فن شعر ارسطو، ترجمه دکتر عبدالحسین زرین کوب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
- ۲- جمهور افلاطون، ترجمه فؤاد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲.
- ۳- شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات علمی، ۱۳۴۶.
- ۴- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، (جلد دوم) انتشارات ابن سینا، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
- ۵- مجموعه سخنرانیهای هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی، صفحه ۴۸۵ (جلد اول)، (مقاله آقای دکتر رازانی)
- ۶- دمی با ختام، علی دشتی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۴.
- ۷- کارنامه زرین (یادنامه دکتر زرین کوب)، به کوشش علی دهباشی، ۱۳۷۹.
- ۸- مجموعه سخنرانیهای هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول (مقاله آقای دکتر فرشیدورد).